

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بهرام رحمانی
۰۷ اپریل ۲۰۱۶

آیا تروریسم در فرانسه و بلجیم، حمله «بربرهای وحشی» به اروپاست! (بخش چهارم و پایانی)

با تحولات جهان طی سه دهه و نیم اخیر، فروپاشی بلوک شرق، قدرت گرفتن بلوک‌های اقتصادی-سیاسی جدید، رشد بنیادگرایی اسلامی، رشد ناسیونالیسم، راسیسم و نازیسم، بحران اقتصاد جهانی، ایالات متحده نگران از دست‌دادن تدریجی برتری اقتصادی و سیاسی خود است. رکود اقتصادی از یکسو، و تعمیق و تسریع شکل‌گیری اروپای واحد از سوی دیگر، بر هراس آمریکا افزوده است. هدف اصلی ایالات متحده از حمله نظامی به افغانستان و عراق و لیبی احیاء و حفظ هژمونی سیاسی و اقتصادی خود در منطقه است.

با استفاده از جنگ عراق، آمریکا موفق به ایجاد شکاف میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا شده و توانست پایگاه اقتصادی و نظامی خود در خاورمیانه را استحکام بخشد.

عملکرد کشورها در عرصه رقابت‌های بین‌المللی تابعی از ساختار قدرت جهانی است که بروز هر تغییر عمده در آن به‌واسطه دگرگونی معادله منافع-هزینه‌ها، به‌تغییر عمل‌کرد کشورها در سیاست خارجی و رقابت‌های بین‌المللی منتهی می‌گردد.

در جهان دو قطبی، قدرت‌های بزرگ، به‌علت واکنش قدرت رقیب (و هزینه‌های ناشی از آن)، تمایل کمتری به‌تغییر شرایط موجود کشورهای به‌اصطلاح «جهان سوم» و برهم زدن تقسیم منافع داشته‌اند و این در حالی است که در جهان تک‌قطبی پس از جنگ سرد نگرش آمریکا نسبت به منافع ستراتیژیک تغییر یافته، میل و گرایش آن جهت مداخله در امور سایر کشورها افزوده شده، و دست آن برای پرداختن به‌درگیری‌های نظامی بازتر شده است.

پس از فروپاشی بلوک شرق، جهان وارد دوران جدیدی شده است که طی آن آینده روابط بین‌المللی و نظم جهانی از کانال نبرد و رقابت میان دولت‌های قوی و یا اتحادیه‌های منطقه‌ای شکل گرفته و به‌تقسیم مجدد جهان و تغییر جغرافیای سیاسی آن خواهد انجامید. از این منظر، جنگ اول خلیج فارس، جنگ افغانستان، و جنگ دوم خلیج فارس ابزاری برای بازسازی روابط بین‌المللی است. هدف آمریکا از جنگ عراق، نه بازسازی عراق، بلکه بازسازی روابط بین‌المللی است، و اعتراض فرانسه، روسیه، و آلمان به ایالات متحده در حقیقت اعتراض این کشورها به جایگاه آتی آمریکا در این نظم و سهم اندک آنان در این خصوص است. بازسازی روابط بین‌المللی تنها به‌معنی تجدید نظر در مرزهای جغرافیایی

و ایجاد کشورهای جدید نیست، بلکه در چارچوب مرزهای کنونی نیز باید جایگاه کشورها در روابط بین‌المللی، از طریق چگونگی رابطه با امریکا، باز تعریف شود.

این نظریه بر این باور است که تحولات عظیم تکنولوژی نظامی سه دهه اخیر، خود یکی از علل اصلی وقوع جنگ‌های اخیر است. بدین معنی که این تحولات با بالا بردن کارایی و دقت سلاح‌ها، کاهش تلفات انسانی (به‌ویژه برای قدرت صاحب تکنولوژی برتر)، بالا بردن سرعت درگیری و کوتاه کردن مدت جنگ، مداخلات نظامی را آسان‌تر و محتمل‌تر کرده است.

طبق این نظریه، به‌دلیل انقلاب تکنولوژی جنگ، از یک‌سو، و دگرگون شدن ساختار قدرت بین‌المللی، از سوی دیگر، در آینده شاهد درگیری‌های نظامی بیش‌تری برای تغییر جغرافیای سیاسی و تغییر ساختار قدرت خواهیم بود. این نظریه حمله نظامی امریکا به افغانستان و عراق و لیبی را نمودهای اولیه این پدیده می‌داند.

جهان‌گشائی امریکا و متحدانش، برای دستیابی به منابع نفتی و مواد خام بنا بر این نظریه، مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی دستاویزی برای توسعه‌طلبی ایالات متحده در خاورمیانه برای دستیابی و کنترل منابع نفتی خلیج فارس و ... است.

اما منتقدین بر این باورند که این موضع‌گیری، با توجه به هزینه‌های سرسام‌آور جنگ، هزینه بازسازی چاه‌های نفت عراق، دسترسی بازار غرب به نفت منطقه، و این که در نهایت بهای نفت توسط مکانیزم عرضه و تقاضای بازار تعیین می‌شود، با منطق اقتصادی سازگار نیست.

برای مثال، اقتصاد دان برجسته ویلیام نوردهاس، با استفاده از یک مدل اقتصادی و داده‌های موجود از جنگ‌های افغانستان، بوسنی و هایتی، هزینه جنگ عراق را، بعد از در نظر گرفتن پیامدهای مثبت آن بر بازار نفت و اقتصاد امریکا، برای یک سناریوی جنگ کوتاه متجاوز از ۹۹ بلیون دالر تخمین زده است.

صنعت نفت عراق پس از بیست سال جنگ و محاصره اقتصادی با وضعیت بسیار بحرانی روبه‌روست. برای مثال، بر حسب تخمین‌های پیش از جنگ، بازگرداندن سطح تولید نفت عراق به سال ۱۹۸۰، یعنی ۳/۵ ملیون بشکه در روز، مستلزم ۷ تا ۸ بلیون دالر سرمایه‌گذاری است. با توجه به خسارات ناشی از جنگ اخیر و زیان‌های منتج از به‌آتش کشیدن چاه‌های نفت، سرمایه‌گذاری لازم احتمالاً به ۹ تا ۱۰ بلیون دالر بالغ خواهد گردید. افزایش سطح تولید نفت به ۶ بلیون بشکه در روز نیازمند ۳۰ تا ۴۰ بلیون دالر سرمایه‌گذاری است که از توان اقتصادی دولت عراق خارج است. در آمد نفت عراق پیش از جنگ فعلی بر ۱۰ بلیون دالر در سال بالغ می‌گردید. طبق این برآوردها، هدف اصلی حمله نظامی امریکا به عراق، از منظر بازار نفت، حداکثر تأمین امنیت و کنترل نفت خاورمیانه و نه دستیابی به نفت ارزان قیمت است.

این نظریه، که از طرفداران بسیاری در میان مردم و نیروهای سیاسی خاورمیانه برخوردارست، لشکرکشی امریکا به عراق را توطئه اسرائیلی‌ها و طرفداران امریکائی آنان می‌داند.

این نگرش تا بدان جا پیش می‌رود که حتی در واقعه ۱۱ سپتمبر به‌دنبال رد پای سازمان‌های اطلاعاتی امریکا و اسرائیل می‌گردد.

یک نگرش دیگر، لشکرکشی امریکا به عراق را بخشی از سیاست جدید امریکا برای برقراری صلح در خاورمیانه می‌داند. طبق این نظریه، با پایان جنگ سرد، منافع اقتصادی و سیاسی امریکا در خاورمیانه با ادامه جنگ میان اسرائیل و کشورهای عرب سازگار نیست.

از سوی دیگر، تجربه دهه‌های اخیر امریکا نشان داده است که استقرار صلح میان اسرائیل و فلسطین از طریق مذاکرات بین‌المللی و فشارهای دیپلماتیک میسر نیست. از این‌رو، لشکرکشی امریکا به عراق مرحله‌ای از ستراتیژی جدید امریکا برای بازسازی ساختار قدرت در خاورمیانه و استقرار صلح در منطقه است.

چخوف، چنین می‌نگارد که اگر در پرده اول نمایشنامه تفنگی را بر روی دیوار آویزان دیدید برای آنست که در پرده آخر شلیک شود. یک مثال دیگر می‌گوید، اگر می‌خواهی علت یک جنگ را بدانی، از خود بپرس چه کسی از آن نفع خواهد برد. بر پایه این دو انگیزه، این نظریه علت اصلی جنگ‌های اخیر امریکا را در مازاد تولید صنایع نظامی امریکا و در منافع اقتصادی صاحبان این صنایع جست‌وجو می‌کند.

با وجود پایان جنگ سرد، قریب به یک بلیون دالر در سال صرف تسلیحات نظامی می‌شود. صنایع نظامی امریکا از سهم قابل ملاحظه‌ای در اقتصاد کشور برخوردار بوده، و صاحبان آن در ساختار قدرت سیاسی دارای نیروی تعیین‌کننده‌ای هستند.

طبق این نظریه، پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده همواره از بودجه نظامی خود به‌عنوان ابزاری برای تنظیم نوسانات اقتصادی بهره‌برداری کرده است. بدین معنی که برای برون رفت از رکود اقتصادی، بودجه نظامی را افزایش داده تا بدین وسیله با افزایش فشار تقاضا، اقتصاد کشور را از رکود رهایی بخشد. از اواسط دهه هشتاد تاکنون، امریکا پذیرای دو رکود اقتصادی شدید بوده است که هر دو با افزایش بودجه نظامی کشور و مداخلات نظامی عرصه بین‌المللی توأم بوده‌اند. این نظریه علت حملات اخیر امریکا به افغانستان و عراق را در این رابطه توضیح می‌دهد.

رشد اقتصاد انفورماتیک و گسترش روندهای جهانی اقتصاد و سیاست، ایالات متحده را عمیقاً دگرگون کرده است. اما سرعت سریع این تحولات در سه دهه اخیر اقبشار سنتی جامعه امریکا را، که ناتوان از همراهی با این تحولات هستند، رادیکالیزه کرده و موجب پیدایش و رونق ناسیونالیسم افراطی و هژمونی‌طلب، و قدرت گرفتن نیروهای مذهبی افراطی و نیروهای مخالف حقوق مدنی شده است.

این نیروها، با حمایت مالی مدیران شرکت‌های بزرگ اقتصاد کهنه که در دهه ۹۰ به‌شدت در معرض تهدید تحولات اقتصادی قرار گرفتند، توانستند حول محور جورج بوش متحد شده و قدرت سیاسی را در اختیار خود گیرند. طبق این نظریه روی‌آوری دولت امریکا به‌اتخاذ سیاست‌های اقتصادی حمایتی، خروج از عضویت در پیمان کاهش آلودگی محیط زیست کیوتو، افزایش بودجه نظامی، اتخاذ سیاست‌های جنگ‌طلبانه برای حل بحران‌های بین‌المللی، همه و همه بازتاب واکنش سیاسی جامعه امریکا به تحولات ساختاری اقتصادی-اجتماعی داخلی است.

این نظریه تأکید دارد که نیروهایی که اکنون قدرت سیاسی در امریکا را به‌دست گرفته‌اند، بنا بر خصلت اجتماعی و سیاسی‌شان، اساساً ناجی استقرار صلح در خاورمیانه نخواهند بود.

بررسی علل لشکرکشی امریکا به عراق، نشان می‌دهد که دخالت نظامی امریکا در عراق برآیندی از مجموعه عوامل کوتاه‌مدت و بلندمدت، از جمله منافع ستراتیژیک امریکا در منطقه، تغییر ساختار قدرت در عرصه سیاست جهانی، تغییرات اجتماعی و سیاسی جامعه امریکا، رشد گرایش‌های تروریستی اسلامی، حمله تروریستی ۱۱ سپتمبر، عدم حقانیت حکومت دیکتاتوری صدام حسین، ناکامی سیاست تحریم اقتصادی و کنترل نظامی عراق، و ناتوانی اپوزیسیون سکولار عراق در ایجاد یک آلت‌رناتیو موثر بوده است.

روشن است که اهمیت ستراتیژیک نفت را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. اما تغییرات بنیادی در ساختار قدرت سیاسی جهان، تغییرات ساختاری جامعه امریکا، رشد بنیادگرایی، واقعه ۱۱ سپتمبر، و ضرورت نوسازی ساختار سیاسی کشورهای عرب نیز به‌همان اندازه حائز اهمیت هستند.

در چنین وضعیتی سؤال این است که آیا عامل اصلی جنگ‌هایی چون: جنگ جهانی اول با ۱۷ میلیون کشته؛ جنگ جهانی دوم با ۵۰-۵۵ میلیون کشته؛ بمب اتمی ناکازاکی با ۲۰۰ هزار کشته؛ جنگ ویتنام با ۵ میلیون کشته؛ جنگ در بوسنی با ۵۰۰ هزار کشته شده‌اند؟

سازمان ملل اعلام کرد بیش‌ترین تلفات غیرنظامیان در افغانستان از سال ۲۰۰۹ تاکنون مربوط به سال گذشته میلادی (۲۰۱۵) بوده است.

بر اساس آمار سازمان ملل، شمار تلفات غیرنظامیان در سال ۲۰۱۵، بالغ بر ۱۱ هزار و ۲ تن بوده است که از این تعداد ۳ هزار و ۵۴۵ نفر کشته و حدود هفت هزار و ۴۶۰ تن دیگر مجروح بودند.

بنا بر این گزارش، سهم عمده‌ای از تلفات درگیری‌های مرگبار میان نیروهای دولتی و گروه‌های جنگ‌طلب در افغانستان به‌طور خاص مربوط به زنان و کودکان بوده است، به‌طوری که نرخ تلفات زنان افزایش ۳۷ درصدی را نشان می‌دهد. کودکان نیز با افزایش ۱۴ درصدی نرخ تلفات خود در سال گذشته بهای سنگینی را پرداخت کردند.

همچنین حمله هوایی آمریکا در ماه اکتبر گذشته به بیمارستان پزشکان بدون مرز که به‌کشته‌شدن ۴۲ تن از کارکنان، بیماران و اعضای خانواده آنان انجامید و ۴۳ مجروح بر جای گذاشت عامل اصلی افزایش ۹ درصدی تلفات غیرنظامیان توسط نیروهای خارجی بوده است.

سازمان ملل از سال ۲۰۰۹، ثبت نظام‌مند تلفات غیرنظامیان در افغانستان را آغاز کرده و تاکنون حدود ۵۹ هزار مورد مرگ و جراحت را ثبت کرده است.

آمریکا و همپیمانان این کشور سال ۲۰۰۱، به‌بهانه جنگ علیه تروریسم به افغانستان حمله کردند. اگر چه این تهاجم حکومت طالبان را سرنگون کرد، اما ناامنی، بی‌ثباتی و خشونت، همچنان در نقاط مختلف این کشور، موج می‌زند. با توجه به این واقعیات، ماموریت «حمایت قاطع» ناتو برای آموزش‌دادن و حمایت از نیروهای امنیتی افغانستان در سال ۲۰۱۵ شروع شده است. اما ۱۳ هزار سرباز ناتو که در افغانستان باقی مانده‌اند، برای جنگیدن نیستند، بلکه ۳۵۰ هزار سرباز افغانستان را در جنگ علیه مخالفین آموزش و مشاوره می‌دهند. یکی از وظایف این ماموریت به‌طور مثال، تقویت «قابلیت‌های جمع‌آوری اطلاعات» نیروهای افغانستان است.

طبق گزارش خبرگزاری آسوشیندپرس، سازمان ملل در گزارش جدید خود درباره آمار خشونت در عراق، کشتار غیرنظامیان را «هولناک» توصیف کرده است.

بر اساس آمار سازمان ملل، دست‌کم ۱۸ هزار و ۸۰۲ غیرنظامی از ابتدای ژانویه ۲۰۱۴ تا ۳۱ اکتبر ۲۰۱۵-۱۱ دی ۱۳۹۲ تا ۹ آبان ۱۳۹۴ در عراق، کشته شده‌اند.

گزارش سازمان ملل، شمار زخمی‌شدگان طی مدت مذکور را ۳۶ هزار و ۲۴۵ نفر ذکر کرده است. در این گزارش، همچنین جزئیات قتل افراد توسط گروه تروریستی داعش آمده است. از جمله روش‌های کشتار غیرنظامیان توسط این گروه تروریستی اسلامی، به‌قتل با شلیک، جدا کردن سر از بدن، زنده سوزاندن و پرت‌کردن افراد از بام ساختمان‌ها اشاره شده است.

این گزارش، همچنین اعلام کرده است که تصور می‌شود ۳ هزار و ۵۰۰ نفر که اکثر آن‌ها زن و کودک عضو جامعه اقلیت ایزدی‌های عراق هستند به‌عنوان برده در اسارت گروه تروریستی داعش به‌سر می‌برند.

داعش در تابستان ۲۰۱۴، با حمله به‌خاک عراق بخش‌هایی از غرب و شمال این کشور را اشغال کرد و مهم‌ترین بحران امنیتی عراق طی سال‌های اخیر را رقم زد.

با وجود پیشروی‌های ارتش و نیروهای عراق و نیروهای «مقاومت شیعه» به فرماندهی سپاه پاسداران حکومت اسلامی ایران طی یک سال گذشته، هنوز بخش‌های زیادی از مناطق مهم این کشور از جمله شهر موصل در اشغال داعش قرار داد.

سازمان بهداشت جهانی، آمار کشته‌شدگان تهاجم ۶ هفته نخست حمله عربستان و حامیانش به‌یمن را بیش از یک هزار و ۲۵۰ تن و زخمی‌شدگان را پنج هزار و ۴۴ تن اعلام کرده است.

حدود چهار ماه است که یمن، به‌عنوان یک حلقه جدید به‌زنجیره خاک و خون در خاورمیانه وارد شده؛ بعد از افغانستان، عراق، سوریه، پاکستان، لبنان، فلسطین اشغالی، لیبی، مصر، سودان، سومالی، آفریقای مرکزی و... یمن از سال ۲۰۱۱، گرفتار بحران سیاسی بود، اما از ۲۶ مارس ۲۰۱۵، ائتلافی از کشورهای عربی منطقه به‌سرکردگی عربستان سعودی و علیه انصارالله، حملات هوایی به‌این کشور را آغاز کردند. کاخ سفید با صدور بیانیه‌ای حمایت «اوباما» از عملیات نظامی ائتلاف عربستان در یمن را رسماً اعلام کرد.

دوم جون ۲۰۱۵، به‌درخواست سازمان ملل، آتش‌بس در یمن اعلام شد. پس از آن هم چندین آتش‌بس مقطعی اعلام، ولی همگی آن‌ها هنوز شروع نشده، نقض شدند، چون نیروهای سعودی پذیرش آتش‌بس را مشروط به برآورده‌شدن خواسته‌های نیروهای ائتلاف عنوان کرده و از پذیرش درخواست‌های بین‌المللی برای پایان جنگ سر باز می‌زدند. همچنین آمارها آوارگی میلیون‌ها نفر بر اثر محاصره مردم این کشور را گزارش داده‌اند. سازمان ملل از یک‌سوی در جدیدترین آمار از نیاز ۸۰ درصد از مردم یمن، یعنی چیزی حدود ۲۲ میلیون نفر به‌کمک‌های فوری خبر می‌دهد. قربانی اول و آخر تجاوز به‌یمن غیرنظامیان بوده و هستند؛ با این حال قطع‌نامه سازمان، متجاوزان و مسببان این وضعیت را تمجید و تائید می‌کند.

قطع‌نامه ۲۲۱۶ سازمان ملل، صراحتاً بر حقانیت «عبدربه منصور الهادی» رئیس‌جمهور یمن تأکید مجدد می‌کند! او در سال ۲۰۱۲، به‌عنوان تنها نامزد به‌ریاست جمهوری یمن برگزیده شد. او در اصل نامزد توافقی این انتخابات بود که بر پایه توافق سیاسی عربستان و امریکا برای انتقال مسالمت‌آمیز قدرت در یمن، قرار شده بود بر سر کار بیاید تا مرحله انتقالی یا گذار را اداره کند. انتخاب او پس از ماه‌ها تظاهرات اعتراض‌آمیز مردمی صورت گرفت. «منصور الهادی»، بعد از درگیری‌های چند ماهه در یمن جنوبی و شمالی، ۲۱ فوریه ۲۰۱۴، از صنعا گریخته و به‌عربستان پناهنده شده بود. او بعد از ماه‌ها با حمایت عربستان سعودی و ائتلاف آن به‌یمن برگشته اما جنگ همچنان ادامه دارد.

انصارالله یا حوثی‌ها، همواره از سوی حکومت اسلامی ایران مورد حمایت قرار گرفته‌اند و در این کشور نیز رقابت عربستان سعودی و حکومت اسلامی ایران قابل‌پرده‌پوشی نیست.

شبکه تلویزیونی الجزیره عربی گزارش داده که وقایع لیبی، برای مردم این کشور هزاران کشته و ده‌ها هزار زخمی به‌همراه داشت، اما سال‌های پس از آن نیز شاهد موج ترورهای سیاسی بوده و قربانیان زیادی با عملیات ترور، کشته می‌شوند.

از آغاز خیزش مردمی در لیبی، از فوریه سال ۲۰۱۱ تا کشته‌شدن معمر قذافی در اکتبر همان سال، پنج هزار نفر از شهروندان لیبی کشته شدند. این آمار را وزارت جان‌باختگان و مفقودان لیبی اعلام کرده است. تعداد زخمی‌ها نیز به‌بسیار و یک هزار نفر رسید که هزار نفر از آنان از افراد معلول بوده است.

به‌گزارش پایگاه خبری لیبیا هرالده، گروه غیردولتی موسوم به‌شمار اجساد لیبیایی در جدیدترین گزارش خود رقم کشته‌شدن یک هزار و ۵۲۳ نفر بر اثر خشونت در سال ۲۰۱۵ را اعلام کرد. این رقم در قیاس با آمار سال ۲۰۱۴،

۵۴ درصد کاهش یافته است. شمار کشته شدگان لیبیایی بر اثر خشونت و حمله‌های تروریستی در سال ۲۰۱۴ ۲ هزار و ۸۲۵ نفر اعلام شد.

شهر بنغازی با یک سوم کل آمار کشته‌ها (۴۹۱ نفر) در صدر فهرست و پس از آن شهر سرت با ۲۳۵ نفر، صبحا با ۱۷۲ نفر، درنه با ۱۴۵ نفر و طرابلس (پایتخت) با ۱۱۳ نفر در رتبه‌های بعدی قرار دارند.

گروه تروریستی داعش که از مدت‌ها قبل برای تأسیس امارت جدید در صبراته واقع در ۷۰ کیلومتری غرب طرابلس و مرکز تولیدات گاز صادراتی لیبی برنامه‌ریزی کرده بود، روز نوزدهم آذرماه ۱۳۹۴-۱۰ دسامبر ۲۰۱۵، بالاخره این شهر را امارت جدید خود اعلام کرد.

منابع نظامی یمن ششم جون گذشته، از اشغال شهر هراوه لیبی از سوی داعش و افزایش خطر آن برای اروپا خبر دادند. هراوه در هفتاد کیلومتری شرق سرت در جاده ارتباطی میان النوفلیه و بن جواد در منطقه الوادی الاحمر واقع شده است. این منطقه ساحلی زیبا و جمعیت میلیونی دارد و از مناطق پرجمعیت در منطقه سرت است. بیشتر افراد آن را افراد قبایل الوالد سلیمان معروف تشکیل می‌دهند و پس از شهر سبها دومین مرکز تجمع این قبایل است. ساکنان آن پیشه کشاورزی دارند و به‌دامداری نیز اشتغال دارند. ماهیگیری نیز طی سالیان اخیر به‌حرفه‌های این منطقه افزوده شده است.

خبرگزاری رویترز، به‌نقل از سازمان بین‌المللی مهاجرت اعلام کرد: بیشتر موارد مرگ در بخش مرکزی دریای مدیترانه، یعنی مسیری که قاچاقچیان انسان از طریق لیبی از آن استفاده می‌کردند، روی داده است.

بر اساس همین آمار، ماه آوریل-فروردین ۱۳۹۴، با ثبت حدود ۱۲۵۰ مورد مرگ، خونین‌ترین ماه سال ۲۰۱۵ بوده است. تنها در یک سانحه در سواحل لیبی در سال ۲۰۱۵، بیش از ۸۰۰ نفر مردند و تنها ۲۸ نفر از این سانحه جان سالم به‌در بردند. بنابراین گزارش، تعداد افراد غرق شده در مدیترانه در سال ۲۰۱۴، ۳ هزار و ۲۷۰ نفر اعلام شده بود.

مدیر کل سازمان بین‌المللی مهاجرت در بیانیه‌ای تصریح کرد: تعداد بالای افراد کشته‌شده که از مناقشه و فقر فراری بودند تکان‌دهنده و غیرقابل توجیه است.

پس از منطقه مدیترانه، مرگ‌بارترین منطقه برای آوارگان جنوب شرق آسیا، به‌ویژه منطقه خلیج بنگال، دریای اندمان، مالزی و تایلند با ثبت حدود ۸۰۰ مورد مرگ در سال ۲۰۱۵ بوده است.

اخیراً روزنامه امریکائی نیویورک تایمز، در گزارشی عنوان کرد تاکنون حدود ۴۷۰ هزار نفر در سوریه بر اثر جنگ جان خود را از دست داده‌اند. بنابراین گزارش، تعداد کشته‌های جنگ سوریه از یک سال و نیم قبل دو برابر شده است.

سازمان دیده‌بان حقوق بشر سوریه، شمار قربانیان جنگ در این کشور را یک میلیون و پانصد هزار نفر اعلام کرد. بر اساس این گزارش، آمار سازمان (غیردولتی) حقوق بشر سوریه نشان می‌دهد از ابتدای آغاز جنگ در این کشور در ماه مارس سال ۲۰۱۱ تاکنون، یک میلیون و پانصد هزار نفر کشته شدند.

بر اساس این آمار، جنگ سوریه دو میلیون مجروح و معلول و همچنین یازده میلیون آواره بر جای گذاشته است. دیده‌بان حقوق بشر سوریه تأکید کرد از سرنوشت بیست هزار نفر در زندان‌های حکومت سوریه و پنج هزار ربوده شده در زندان‌های داعش اطلاعی در دست نیست.

همان‌طور که در بالا اشاره کردیم درست در همین روزهایی که تمام جهان، به‌ویژه مردم اروپا عزادار جان‌باختگان عملیات تروریستی فرودگاه و مترو بلجیم هستند در دو کشور عراق و پاکستان تازه‌ترین عملیات تروریستی جان‌صدها انسان را گرفت و یا زخمی کرد.

ترورهائی که در فرانسه و بلجیم به وقوع پیوسته و بهدرستی همدردی جهانی را بهدنبال داشته اما سؤال این است که چرا چنین همبستگی جهانی با انسان‌هائی که اتفاقاً توسط گروه‌های تروریستی اسلامی و همفکران همان تروریست‌ها هر روزه در لیبی، عراق، افغانستان، سوریه، پاکستان، نیجریه، سودان، مالی، سومالی و... اتفاق می‌افتد به‌وجود نمی‌آید؟! این دوگانگی و نگرش به‌جان و حرمت و موجودیت انسان‌ها، از کجا نشئت می‌گیرد؟ واقعا چه کسانی غیر از حکومت‌های سرمایه‌داری قدرت‌پرست و پول‌پرست و گروه‌های دست‌ساخته آن‌ها، شرکت‌های چند ملیتی، به‌ویژه آن‌هائی که به‌تولید و فروش سلاح مشغولند عامل این همه جنگ و خونریزی، کشتار و ترور و غارت اموال عمومی جوامع مختلف هستند؟!

اما یک سؤال اساسی‌تر این است که این جوانانی که در بلجیم دست به‌عملیات انتحاری و ترور زدند چرا خود و انسان‌های بی‌گناه را این چنین از بین می‌برند؟ در حالی که بسیاری از این‌ها جوان‌ها تحصیل‌کرده خود بلجیم و فرانسه بودند؟ واقعا چه عللی باعث شده که هزاران جوانان خارجی‌تبار، حتی متولد کشورهای غربی و تحصیل‌کرده جذب نیروهای مرتجع و تروریستی همچون داعش شوند؟ آیا حاشیه‌نشینی و زندگی در گنوها، بیکاری و فقر، تحقیر و فشارهای نژادپرستی و حمله حکومت‌های غربی به‌قاره‌های آسیا و آفریقا از عوامل مهم و عکس‌العمل متقابل این جوانان نیست؟

در مورد تروریسم دولت‌های غربی و کشتار مردم به‌اصطلاح «جهان سوم»، اگر به‌تاریخ دور نرویم کافی‌ست که به‌وقایع این سه دهه اخیر، نگاهی بیاندازیم تا به‌سادگی ببینیم از اولین حمله نیروهای امریکائی به‌عراق در دوران پدر بوش در راستای برقراری «نظم نوین جهانی» تا جنگ داخلی امروز سوریه، چند میلیون انسان جان خود را از دست داده و معلول و یا آواره شده‌اند. چند ده هزار زندانی در زندان‌های مختلف سازمان «سیا» در کشورهای مختلف جهان و دولت‌های مستبد دیگر در زیر شکنجه شکنجه‌گران حرفه‌ای آن‌ها، مورد تجاوز قرار گرفته و یا جان داده‌اند! نتیجه یک پژوهش بین‌المللی، نشان می‌دهد که شمار قربانیان حملات تروریستی در دنیا به‌شدت بالا رفته است. در سال ۲۰۱۴ جهان شاهد رشد کم‌سابقه تلفات انسانی در پی عملیات تروریستی بوده است. به‌گزارش انستیتو صلح و اقتصاد در لندن، ۳۲ هزار و ششصد و پنجاه نفر در حملات تروریستی کشته شده‌اند که این آمار افزایشی ۸۰ درصدی نسبت به‌سال ۲۰۱۳ را نشان می‌دهد.

طبق پژوهش‌های این نهاد، هزینه اقتصادی تروریسم جهانی نیز به شکل فزاینده‌ای رشد کرده است: این خسارت در سال ۲۰۱۴ معادل ۵۳ میلیارد دالر بوده که ده برابر میزان آن در سال ۲۰۰۰ است. پیامدها و خسارات تروریسم تنها به‌کشورهای غربی محدود نبوده‌اند بلکه شامل افغانستان، عراق، نیجریه، پاکستان و سوریه نیز می‌شوند. ۷۸ درصد ترورها در کشورهای یادشده رخ داده‌اند. گزارش انستیتوی یادشده روز سه‌شنبه ۱۷ نوامبر در لندن منتشر شد، وخیم‌ترین وضعیت در عراق عنوان شده؛ کشوری که آمار قربانیان حوادث تروریستی آن در سال ۲۰۱۴ حدود ده هزار نفر بوده است.

در گزارش این انستیتو که بر پایه داده‌های دانشگاه مریلند امریکا استوار شده، دلایل متعددی برای رویکردهای تروریستی برشمرده شده‌اند. استیو کیلی، مدیر این نهاد، تفاوت محرک‌های تروریسم در کشورهای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته را کاملاً متفاوت ارزیابی کرده است: «در غرب دلایل اقتصادی-اجتماعی، بیکاری جوانان و مواد مخدر عامل گرایش به‌تروریسم هستند. در خارج از حوزه اروپا و کشورهای هائی که عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه نیستند، رابطه مستقیمی بین کشمکش‌های سیاسی، فساد اداری و خشونت وجود دارد.»

کیلی افزوده که از میان یازده کشوری که به شدت درگیر تروریسم هستند، ده کشور بالاترین نرخ آوارگی و پناهجویی را دارند. در پژوهش انستیتو صلح و اقتصاد تأکید شده که حدود ۹۲ درصد تمام حملات تروریستی در فاصله سال‌های ۱۹۸۹ تا ۲۰۱۴، در کشورهای روی داده‌اند که درگیر خشونت و مناقشات سیاسی بوده‌اند.

انستیتو صلح و اقتصاد در لندن، یک نهاد تحقیقاتی جهانی است که درباره صلح و منافع اقتصادی صلح فعالیت می‌کند. در گزارش سازمان بین‌المللی آکسفام که در زمینه ریشه‌کن کردن فقر، گرسنگی و بی‌عدالتی فعالیت می‌کند اعلام شده است نابرابری توزیع ثروت بین مردم جهان در فاصله سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵ بیش‌تر شده است.

بر اساس این گزارش در ۵ سال گذشته، ثروت این ۶۲ نفر بیش از ۴۳ درصد رشد داشته است و در سال ۲۰۱۵ به اندازه تولید ناخالص داخلی کشور صنعتی کانادا (یکی از اعضای گروه هفت کشور صنعتی) رسیده است.

آکسفام اعلام کرده است سال ۲۰۱۵ سال از سرگیری رشد و شکوفایی اقتصادی پس از بحران‌های اقتصادی پس از ۲۰۰۸ بوده است اما از این روند رشد افراد ثروتمند و توانگر استفاده کرده‌اند و به فقرا و طبقه متوسط بهره چندان نرسیده است.

در گزارش آکسفام، همچنین به افزایش شکاف درآمدی و دستمزدی بین زنان و مردان نیز اشاره شده و تأکید شده است این شکاف به جای جبران و کاهش، تشدید شده است. از میان ۶۲ ثروتمند مطالعه شده ۵۳ تن از آن‌ها مرد هستند.

برای مثال ثروت بیل گیتس مدیر عامل شرکت مایکروسافت (۷۹/۲ میلیارد دلار) از مجموع تولید ناخالص داخلی دو کشور بلاروس و سریلانکا بیش‌تر است و یا دارایی‌های کارلوس اسلیم سرمایه‌دار بزرگ مخابراتی با ثروتی بیش از ۷۷ میلیارد دلار از مجموع تولید ناخالص داخلی لبنان و اروگوئه بیش‌تر است.

آکسفام در گزارش خود تأکید کرده است در سال‌های گذشته، جهان شاهد افزایش شکاف بین درآمدها و دستمزدها نیز بوده است. برای مثال در آمریکا از سال ۲۰۰۹ بدین سو دستمزد و حقوق مدیران برخی شرکت‌های امریکایی تا سطح ۵۵ درصد افزایش داشته است در حالی که تغییر چندان در دریافتی و دستمزد کارمندان و کارگران عادی روی نداده است.

سال گذشته بانک جهانی رقم کف درآمدی (هر نفر) برای تخمین فقر شدید را تغییر داد و از ۱/۲۵ دلار در هر روز به ۱/۹۰ دلار در هر روز تغییر داد. هم اکنون در آمارگیری‌های جهانی هر فردی که روزانه کمتر از ۱/۹۰ دلار آمریکا درآمد داشته باشد، فقیر شدید محسوب می‌شود. تصور کنید با این مبلغ در بسیاری از کشورهای جهان، حتی یک ساندویچ نیز نمی‌توان تهیه کرد؟!

نهایتاً سیستم ستم‌گر و استثمارگر سرمایه‌داری جهانی، از هر امکانی برای تبلیغ کالاهای خود، حتی برای فروش سلاح‌هایشان از هر امکانی سوءاستفاده می‌کند. به‌عنوان مثال، «شنل قرمزی» از مشهورترین قصه‌های جهان است. این قصه قدیمی آلمانی درباره دختری کوچک و گرگی است که می‌خواهد دختر و مادر بزرگش را بخورد.

«آملیا هامپلتون» این روایت از قصه «شنل قرمزی» را نوشته و با پشتیبانی «انجمن ملی سلاح-NRA» منتشر کرده است. «انجمن ملی سلاح» سازمانی امریکایی است که هدفش ترویج مالکیت سلاح‌های گرم و آموزش نحوه استفاده از آن در امریکاست.

کسانی که برای تشدید قوانین خرید و فروش سلاح مبارزه می‌کنند با وحشت نسبت به انتشار روایت یاد شده از «شنل قرمزی» واکنش نشان داده‌اند.

«کارزار برادی برای جلوگیری از خشونت مسلحانه» عمل «انجمن ملی سلاح» را «نفرت‌انگیز و غیراخلاقی» و در خدمت بازآریابی دانسته است.

این سازمان غیرانتفاعی که برای کنترل سلاح و علیه خشونت مسلحانه فعالیت می‌کند، در رابطه با روایت جدید از «شنل قرمزی» گفت: «قصه با واقعیت خشن تفاوت دارد؛ در واقعیت هر روز حدود ۵۰ کودک و نوجوان در امریکا بر اثر شلیک گلوله زخمی یا کشته می‌شوند». (منبع: دویچه‌وله)

با خبرگزاری رویترز، گزارشی از حضور مداحان ایرانی در جنگ‌های داخلی سوریه منتشر کرده است؛ مداحانی عمدتاً نزدیک به‌علی خامنه‌ای رهبر حکومت اسلامی ایران، که بارها تصاویرشان با لباس‌های نظامی در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده است.

در این گزارش آمده است: صدای مردی که صورتی پوشیده از ریش دارد و به‌گردنش چفیه‌ای رنگی انداخته، بلند شد، در حالی که شعری دینی را می‌خواند. اطراف او هم ایرانی‌هایی تجمع کرده بودند که سینه می‌زدند و بسیاری از آن‌ها شور گرفته بودند.

سعید حدادیان در سوریه، مداح مشهور ایرانی، در میان داوطلبان جنگ در سوریه، سروده‌اش را می‌خواند. ویدیوی این مراسم ماه ژانویه ۲۰۱۶، در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد که نشان از نقش سیاسی رو به‌افزایش مداحانی دارد که از سوی مقامات حکومت اسلامی ایران حمایت می‌شوند.

در دوره اخیر، مداحان نقش برجسته‌ای در افزایش شور و انگیزه برای حضور نظامی در سوریه ایفا کردند. انستیتوی مطالعاتی واشینگتن برای سیاست‌های خاوردور می‌گوید که ماه گذشته، شمار کشته‌شدگان ایرانی در سوریه در حمایت از نظام بشار اسد رئیس جمهوری سوریه، به ۵۸ تن رسید که یک رکورد است.

حدادیان که عکس‌هایش هنگام حضور در جنگ سوریه با لباس نظامی منتشر شده در حالی دور بدنش را تیرهای مسلسل بسته بود، در ویدیویی که در اینترنت منتشر شده می‌گوید: «به‌سوریه رفتم تا از جنگ‌جویان قدردانی کنم. آن‌ها کاری انجام می‌دهند که ما نمی‌توانیم آن را انجام دهیم».

دست‌کم شش مداح مشهور به‌سوریه سفر کرده‌اند. عکس‌ها و فیلم‌های ویدیویی آن‌ها نیز در این سفرها در سایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی منتشر شد.

در ایران، سیدی‌های مداحی‌ها روبه‌روی مساجد فروخته می‌شود. در تهران کلاس‌های آموزش مداحی برگزار می‌شود. مداحان مشهور با سپاه پاسداران در ارتباط هستند که مهم‌ترین قدرت نظامی و اقتصادی در ایران به‌شمار می‌آید. مؤسسه‌های حکومتی هم به‌مداحان حقوق پرداخت می‌کنند و تسهیلات دیگر ارائه می‌دهند.

حدادیان بارها در حضور علی خامنه‌ای و قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس مداحی کرده است. او همچنین عکس‌هایی با محمود احمدی‌نژاد رئیس جمهوری پیشین ایران دارد که از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۳ حکومت کرد؛ دوره‌ای که شاهد شکوفائی مداحی‌ها در ایران بود.

مداحان در تجمعات بسیجی‌ها سروده‌هایی با خواست سرکوب اعتراض‌ها می‌خوانند. شماری از مداحان هم از جمله نیروهای سرکوبگر اعتراض‌ها هستند.

پشتیبانی حکومت اسلامی از مداحان، هم‌اکنون از راه مؤسسه‌ای خیریه به‌نام «بنیاد» که دولت بخش اصلی بودجه آن را فراهم می‌کند.

در جمع‌بندی می‌توان تأکید کرد که ترورها و حملاتی که گروه‌های فاشیستی و نژادپرست علیه پناهجویان در کشورهای اروپایی و اسکاندیناوی راه می‌اندازند کسی نمی‌گوید که اروپائیان تروریست و راسیست هستند؛ اما اگر چهار نفر خارجی وابسته به‌گروه‌های اسلامی دست به‌ترورهای وحشیانه می‌زدند بلافاصله عمدتاً انگشت اتهام به‌ویژه از سوی گرایشات و رسانه‌های راست به‌سوی خارجیانی گرفته می‌شود که از نظر آن‌ها، اتفاقاً همه خارجیان «مسلمان» هستند.

پس تروریست‌اند! البته امروز در اثر عملکرد غیرانسانی سیستم سرمایه‌داری جهانی و دولت‌های سرمایه‌داری، تنها گروه‌های کله تراشیده‌های نازیست‌ها و خارجی‌ستیزی‌ها نیستند که در خیابان‌ها به خارجی‌تباران و کمپ‌های پناهندگی حمله می‌کنند، بلکه نمایندگان کت و شلوار پوش و کراوات‌زن و اطوکشیده و سانتیمانتال آن‌ها در همه پارلمان‌های اروپایی حضور دارند و همواره بر طبل خارجی‌ستیزی می‌کوبند. همه گروه‌های راسیستی و نازیستی، همانند گروه‌های مسلح اسلامی و حکومت‌های حامی تروریست‌ها، تروریست و ضدآزادی و انسانیت هستند.

همچنین این دولت‌های غربی با همکاری دولت‌های منطقه‌ای نزدیک به‌خودشان و همچنین گروه‌های تروریستی اسلامی و غیراسلامی در طراحی کودتاها، راه‌انداختن جنگ داخلی و فرقه‌ای و فاشیستی و منطقه‌ای، جهان را به‌حدی ناامن کرده‌اند که امروز هیچ انسانی، حتی در مسافرت با قطار، هواپیما، اتوبوس و... حضور در مناطق و سواحل توریستی، رستوران‌ها، هتل‌ها و حتی مراکز خرید و شلوغ شهرها و به‌طور کلی در هیچ جا احساس امنیت نمی‌کند و نگران است که هر آن صدای انفجاری بشنود و...

جنگ و صلح‌های شکننده و متزلزل به‌ویژه در خاورمیانه؛ همچنان ادامه دارد. به‌یک معنی جنگ جهانی سوم روی نداده است اما همه دولت‌های جهان هر کدام به‌اندازه توان و بضاعت‌شان در جنگ‌هایی نظیر اوکراین، سوریه، عراق، لیبی، افغانستان و برخی کشورهای آفریقایی شرکت دارند و هر کدام به‌دنبال منافع اقتصادی و سیاسی و نظامی خود می‌گردند. یا به‌عبارت دیگر، هیچ‌کدام از این دولت‌های غربی و شرقی موجود کمترین اهمیتی به‌صلح و آرامش، امنیت و جان شهروندان نمی‌دهند. همه هستی نکبت‌بارشان در کسب سود بیشتر و ثروت‌اندوزی و قدرت خلاصه می‌شود. مؤسسه بین‌المللی آکسفام در گزارش ژانویه ۲۰۱۶ خود، اعلام کرد تنها ثروت ۶۲ نفر در جهان معادل مجموع ثروت ۳/۵ میلیارد نفر (حدود نصف جمعیت جهان) است.

همه این اقدامات سیستم سرمایه‌داری و دولت‌های حامی سرمایه، از یکسو در راستای کسب سود بیشتر توسط نهادهای جهانی سرمایه‌داری، بنگاه‌ها، بازارهای بورس، بانک‌ها، شرکت‌های چندملیتی، صنایع اسلحه‌سازی و دولت‌های سرمایه‌داری جهان؛ و از سوی دیگر سرکوب مداوم جنبش‌های سیاسی-اجتماعی آزادی‌خواه و برابری‌طلب و جنبش‌های اجتماعی و در راس همه جنبش کارگری سوسیالیستی است. بنابراین، تنها نیروئی که می‌تواند جلو این همه وحشی‌گری سیستم سرمایه‌داری و دولت‌های حافظ سرمایه‌داری را بگیرد و چهره جهان موجود را به‌نفع بشریت تغییر دهد تنها از عهده جنبش کارگری سوسیالیستی برمی‌آید. به‌عبارت دیگر تا روزی که طبقه کارگر کشورهای جهان به‌عنوان اجتماعی‌ترین و نیرومندترین و موثرترین نیروی طبقاتی، به‌ویژه در عرصه تولید نیازهای بشر دارد به‌طور جدی و متشکل و متحد و هدف‌مند وارد صحنه سیاسی جوامع مختلف نشود، بعید به‌نظر می‌آید که بربریت سرمایه‌داری و دولت‌های آن، به‌این سادگی‌ها پایان پذیرد!

چهارشنبه هجدهم فروردین [حمل] ۱۳۹۵ - شش اپریل ۲۰۱۶

ضمایم:

* نامه آلبرت انیشتین به زیگموند فروید: جنگ برای چه؟

یک پزشک: دوست گرامی؛

آیا راهی وجود دارد تا بتوان جان آدمی را از شر جنگ نجات داد؟ امروزه به‌طورکلی پذیرفته‌اند که با پیشرفت‌های فن، این مسأله دیگر برای بشر متمدن، جنبه حیاتی پیدا کرده است، منتها کلیه تلاش‌های شدیدی که برای حل این مشکل مبذول گشته، هنوز به‌جائی نرسیده است و جا دارد که بی‌اندازه نگران باشیم...

برای من که از قید تعصب‌های ملی رها هستم، ظاهر کار -یعنی چند و چون سازمان‌دهی راحل جنگ- ساده می‌نماید: کافی است دولت‌ها برای حل و فصل کلیه درگیری‌هایی که بین آن‌ها بروز می‌نماید مرجعی برپا کنند که اختیار قانون‌گذاری و حق داوری داشته باشد و متعهد شوند از مقررات آن دستگاه پیروی نمایند و کلیه اختلاف‌های خود را به آن‌جا رجوع کنند. ولی نخستین اشکال، همین‌جا بروز می‌کند: هر دادگاه، نهادی انسانی است و چنان‌چه برای اجرای حکم خود، قدرت لازم را نداشته باشد، کمابیش در اتخاذ رای، تسلیم فشارهای خارج می‌گردد.

این نکته را هم نباید از یاد برد که حق و زور، همواره پیوندی ناگسستنی با هم داشته‌اند. احکام یک دستگاه قضائی تنها زمانی به‌آرمان عدالت نزدیک می‌شود که جامعه هم بتواند نیروهای لازم را برای حفظ احترام آن عدالت، فراهم بیاورد. پس اینک از برپاساختن بنیادی فراقشوری، که دادگاهش از اقتداری برخوردار باشد و اجرای کامل احکامش را تضمین نماید، بسیار به‌دور هستیم...

عطش قدرت در طبقه حاکم هر کشور، مجال نمی‌دهد که آن طبقه به‌محدود شدن اقتدار خود تن بدهد. این قدرت سیاسی غالباً از قدرت اقتصادی گروهی دیگر سیراب می‌گردد... گروهی که برای آنان، جنگ، تولیدکردن و تجارت جنگ‌افزار، فرصتی است برای کسب سود و افزایش قدرت.

این جز گام اول شناخت نیست، بی‌درنگ این مسأله مطرح می‌شود:

این گروه اقلیت ناچیز چگونه می‌تواند توده عظیم مردم را که جز رنج و تهیدستی بهره‌ای نمی‌برند به‌خدمت جاه‌طلبی‌های خویش در بیاورد؟... نخستین پاسخی که به‌نظر می‌رسد این است: این اقلیت پیش از هر چیز ف مدرسه‌ها و مطبوعات و عموماً سازمان‌های دینی را در دست دارد و به‌یاری این‌گونه امکانات است که بر احساسات توده‌ها غلبه می‌کند و آن را جهت می‌دهد و از ایشان ابزاری کور می‌سازد...

منتها این پاسخ هنوز نمی‌تواند رشته عوامل را توضیح دهد. چه رازی است که با وسایلی که گفته شد، توده مردم اجازه می‌دهند تا مرحله جنون و فداشدن، شعله‌ور گردد؟ تنها پاسخی که به ذهن من می‌رسد، این است:

انسان در ذات خود به‌ویران‌گری و کین‌گرایی دارد. در حالت غیرعادی است که گُر می‌گیرد، منتها بیدارکردن این خصلت، بسیار آسان است و به‌سرعت به‌یک بیماری ذهنی همگانی می‌انجامد. انگار در میان کلیه عوامل، این از همه اساسی‌تر و مرموزتر است...

و آخرین پرسش: آیا امکان دارد که پیشرفت روحی، انسان را برای مقابله با بیماری ویران‌گری و کینه‌توزی بهتر مجهز سازد؟ منظور من تنها کسانی نیست که از تعلیم و تربیت، بی‌بهره و به‌اصطلاح عامی‌اند، من دریافته‌ام که همان به‌اصطلاح «خواص» هستند که بیش‌تر شکار آسان شوم‌ترین تلقین‌های عمومی می‌شوند.

* متن زیر بیانی‌های است که آلبرت اینشتین، این دانشمند نامی جهان، در باب جنگ نوشته است و سیمای انسانی و سوسیالیستی خود را در این نوشته کوتاه نشان داده است:

گفتاری از آلبرت اینشتین:

بی‌گمان اگر منابع و ذخایر جهان به‌درستی تقسیم می‌شد و ما نیز چون بردگان، اسیر دست نظریه‌ها و سنت‌های سرسخت اقتصادی نمی‌بودیم، هم پول و کار و هم مواد غذایی به‌اندازه کافی برای همه وجود می‌داشت. پیش از هر چیز اما، نباید اجازه دهیم که از اندیشه‌ها و تلاش‌های سازنده ما جلوگیری شود و از فعالیت‌هایمان در جهت تدارک جنگی جدید سوءاستفاده شود. من نیز همانند متفکر بزرگ آمریکائی، بنجامین فرانکلین بر این باورم که «هرگز جنگی خوب و صلحی بد وجود نداشته است». من نه تنها صلح طلبم، بلکه صلح‌طلبی مبارزه جویم که برای برقراری صلح باتمام وجود

می‌جنگد. هیچ چیز قادر به از میان برداشتن جنگ نیست، مگر آن که انسان‌ها خود از رفتن به‌جبهه سر باز زنند. برای تحقق آرمان‌های بزرگ، نخست اقلیتی مبارز، تلاش و کوشش می‌کند. آیا بهتر نیست در راه صلح که به‌آن ایمان داریم رنج کشید تا در جنگ که به آن باوری نیست، نابود شد؟ هر جنگ حلقه‌ای است که به‌زنجیر بدبختی بشر افزوده می‌شود و مانع رشد انسان می‌گردد. از این‌رو سرپیچی عده‌ای هر چند کم از شرکت در جنگ، می‌تواند نمایش‌گر اعتراض عمومی علیه آن باشد. توده‌های مردم، اگر در معرض تبلیغات مسموم قرار نگیرند، هرگز هوای جنگ در سر ندارند و باید به‌آن‌ها در مقابل این تبلیغات مصونیت داد. باید فرزندان خود را در مقابل نظامی‌گری «واکسینه» کنیم، و این کار زمانی ممکن می‌گردد که آنان را با روح صلح‌طلبی تربیت کنیم. بدبختانه ملت‌ها با هدف‌های نادرست تربیت شده‌اند. در کتاب‌های درسی به‌جنگ ارجح می‌نهند و وحشت و خرابی‌های آن را نادیده می‌گیرند و از این طریق کینه‌توزی را به‌کودکان تلقین می‌کنند. من اما می‌خواهم آشتی بیاموزم نه نفرت، عشق بیاموزم نه جنگ.

کتاب‌های درسی از نو باید نوشته شوند تا بتوانند به‌جای دامن‌زدن به‌اختلافات قدیمی و ابدی ساختن پیشداوری‌های بی‌مورد، روح تازه‌ای در نظام آموزشی ما بدمند. تربیت از گهواره آغاز می‌شود و بر عهده مادران جهان است که کودکان خود را صلح‌خواه و صلح‌دوست تربیت کنند. البته ممکن نخواهد بود که غرایز جنگ‌طلبی را در محدوده یک نسل از میان برداشت، حتی مطلوب نخواهد بود که این غریزه را به‌کل ریشه‌کن کرد. انسان‌ها باید همواره مبارزه کنند، اما مبارزه در راهی ارزشمند و نه در محدوده‌های موهوم و با تعصبات نژادی و با انگیزه زیادخواهی که بیش‌تر تحت لوای میهن‌دوستی صورت می‌گیرد. سلاح ما خرد ماست، نه توپ و تانک.

چه جهان زیبایی می‌توانستیم بسازیم، اگر تمام نیروئی که در یک جنگ به‌هدر می‌رود در خدمت سازندگی به‌کار می‌گرفتیم. یک دهم از نیروی تلف شده در جنگ جهانی اول و بخش کوچکی از ثروتی که برای تولید تسلیحات و گازهای سمی از میان رفت، کافی بود تا زندگی بایسته‌ای برای انسان‌های کشورهای درگیر جنگ فراهم آورد و از فاجعه گرسنگی و بیکاری جلوگیری کرد.

ما امروز به‌همان اندازه که برای جنگ ایثار و از خود گذشتگی نشان دادیم، باید در راه صلح نیز آماده فداکاری باشیم. هیچ چیز برای من مهم‌تر از مسأله صلح نیست. جز این، هر آنچه می‌گویم و هر آنچه انجام می‌دهم، قادر به‌تغییر ساخت جهان نیست. اما شاید ندای من بتواند در خدمت امری بزرگ قرار گیرد، ندائی که اتحاد انسان‌ها و صلح در جهان را فریاد می‌زند.

؟؟؟؟